با مجید اخشابی درباره ۱۵ سال پیش و خواندن ترانه اعتراضی «تیتر روزنامه» حرف زدیم

موسیقی پاپ امروز جای حرف حساب نیست

«تیتر روزنامه» از ترانه‌های اعتراضی و جسورانه دهه ۸۰ محسوب می‌شد

زینب مرتضایی‌فرد

ادبیات و هنر

ما هر روز با تیتر سر و کار داریم. شما هم. همه‌مان می‌شویم تیترهای روزنامه، حتی اگر نامی از هیچ‌کدام ما در تیترها نباشد، باز هم آنچه در کشورمان رخ می‌دهد، به امروز، آینده و معیشت‌مان مربوط می‌شود، اینگونه همه ما همه تیترهای روزنامه‌ها می‌شویم.

این روزها هم که خبرهای اختلاس و دیگر معضلات و دغدغه‌های اقتصادی تیتر اصلی روزنامه‌ها هستند، ما همه بی‌این‌که بخواهیم می‌خوانیم و تاثیر می‌گیریم. می‌خوانیم و نگرانی از حال و روز خودمان را در آن می‌بینیم و به فکر فرو می‌رویم.

شاید همین اهمیت «تیتر روزنامه» باعث شده ۱۵ سال پیش علی معلم ترانه‌ای را با این عنوان بسراید و در اختیار مجید اخشابی خواننده موسیقی پاپ قرار دهد. ترانه‌ای اجتماعی که دربردارنده معضلات و مشکلات یك دهه و نیم ایران است و هنوز هم می‌شود آن را شنید به فکر فرو رفت، نه این‌که به آن روزها فکر کرد... «تیتر روزنامه» دردهای همین امروز ما هم هست و مثل موسیقی پاپ امروز نیست که چند باری آن را بشنوی و بعد فراموش شود.

در آن از نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی سخن به میان می‌آید و هر چند هم سراسر تلخی است، اما آخرش می‌رسد به امیدواری و امید به داشتن فردایی بهتر.

با اخشابی تماس گرفتیم تا از حال و هوای ساخت این قطعه با او حرف بزنیم، قطعه‌ای که شاید حالا در میان عاشقانه‌های الکی موسیقی پاپ فراموش شده باشد، اما همین که آن را بشنوی می‌تواند مخاطب خود را به فکر فرو ببرد و به یادش بیاورد روزی روزگاری نه چندان دور، موسیقی پاپ در جامعه چه حرف‌های مهمی برای گفتن داشته است.

مدیران جسورتر بود

اخشابی که برخلاف همنوعانش خیلی اهل پروتکل‌های پیچیده رسانه‌ای نیست به‌راحتی پاسخگوی تلفن همراهش می‌شود و درباره این قطعه به جام‌جم می‌گوید: «این قطعه را همراه با استاد علی معلم برای تیتراژ پایانی سریالی به نام «عروج» کار کردیم. همان زمان هم اثر متفاوتی بود اما در گذشته مدیران جرات بیشتری در پذیرش خلاقیت‌های تازه داشتند و این کارها را با آغوش باز می‌پذیرفتند. به همین علت هم توانست از تلویزیون پخش شود و جامعه آن را بشنود و به معضلاتش فکر کند.»

این خواننده می‌افزاید: این کار در عین سادگی به مفاهیم مهم و ارزشمندی اشاره و معضلات روز جامعه را بیان می‌کرد.

او ادامه می‌دهد: «متاسفانه این روزها مسؤولان نگران از دست رفتن مخاطب هستند. هرچند این طبیعی است اما نباید برای حفظ مخاطب هر آنچه که مردم می‌خواهند را ارائه کرد.

باید توانست محتوای مناسب را به سلیقه جامعه تزریق کرد و تسلیم کارهای پیش پا افتاده‌ای که بیرون از صدا و سیما مردم را جذب کرده‌اند، نشد. این اثر بدیع و خلاقانه است که جریان ایجاد می‌کند و با کارهای یخ و بی‌محتوای امروز نمی‌توان جریان ایجاد کرد.»

اعتقاداتم را خوانده‌ام

پایان این ترانه با همه تلخی‌ها امید هست. اخشابی این‌طور می‌گوید: امید شگفت‌آورترین داشته انسان است. من همیشه سعی کرده‌ام کارهایی را بخوانم که این اعتقاد من در آن باشد، دردها را بگویم اما ناامیدی ایجاد نکنم.

امید به آدمیزاد صبر و تحمل می‌دهد، همین‌طور انگیزه برای داشتن فردای بهتر.

او می‌افزاید: هرچند اخبار روزنامه‌ها حالا همه ناامیدکننده بوده و نشان می‌دهند اتفاقات خوبی در اطراف‌مان رخ نمی‌دهد، اما نمی‌توانیم و نباید ناامید شویم.

خبرها را که می‌خوانم گاهی به فکر فرو می‌روم که چرا مسؤولان فکری به حال معضلات نمی‌کنند؟ مگر نه این‌که دانستن مساله می‌تواند ما را به سمت یافتن راه حلی برای آن سوق دهد، پس چرا این اتفاق نمی‌افتد؟

متاسفانه کم‌کاری‌ها موجب تکرار اتفاقات تلخ می‌شوند و ما باز هم خبر اختلاس و فقر و ... را می‌بینیم. هر قدر هم ناامید نشویم، ناراحت که می‌شویم...

آره ، خونشو فروخته واسه بچش نون خریده

همان‌طور که اخشابی هم گفت متن این ترانه مربوط به تیتراژ یکی از سریال‌های تلویزیونی بود. تیتراژی که در زمان خودش یکی کار جسورانه و رو به جلو محسوب می‌شد و برای همین هم به شدت از طرف مخاطبان مورد استقبال قرار گرفت. به جز جسورانه بودن این تیتراژ، شعر و تنظیم پرضرب آن هم از دیگر دلایل نفوذ و پذیرش آن در میان مخاطبان محسوب می‌شد. مرور شعر آن حالا و در این روزها خالی از لطف نیست:

یکی میگه «o» منفی، یکی میگه عین قصره
مردی خونشو فروخته، مردی خونه‌ش رو فروخته
تیتر روزنامه عصره...
آره، خونشو فروخته واسه بچش نون خریده
نرخ خون پایینه انقدر یا نونُ گرون خریده ؟...
عصره آهن، عصره گرگه
توبه مرگ گرگ عصره
مردی خونش «o» منفیس اما خونش عین قصره
حالا سنگپشت یا حلزون صد چمن خونه به دوشن
سنگدلان که قیمته خون خونشنو میفروشن
غم مخور یکی همیشه خوبه کیمیا سرشته
آدرس خدارو داره، میگه خونمون بهشته
فرصت همیشتونو از خود و خدا نگیرین
زندگی امیده امید زنده باشین تا نمیرین
فرصت همیشتونو از خود و خدا نگیرین
زندگی امیده امید زنده باشین تا نمیرین...
زنده باشین تا نمیرین...

مخالف جریان حاکم موسیقی‌ام

اخشابی این روزها در حال ساخت چند کار عاشقانه و آیینی است که تازه‌ترین آنها در جشنواره بین‌المللی امام رضا (ع) رونمایی شده است. همچنین در حال انجام کارهای تالیفی و آموزشی در عرصه موسیقی و پروژه‌های تحقیقی‌اش است.

با همه این مشغولیت‌ها او قصد دارد مخالف جریان حاکم بر موسیقی پاپ هم حرکت کرده و کارهای اجتماعی و ارزشی را اجرا کند.

این خواننده می‌گوید: من سعی می‌کنم برخلاف جریان حاکم بر موسیقی حرکت کنم و تا جایی که توانش را دارم از دردها و مفاهیم ارزشمندی که جامعه به آنها نیاز دارد، بخوانم. ناامید نیستم، هنوز هم دیر نشده و می‌توان مفاهیمی که باید را از همین طریق به گوش مردم رساند.

موسیقی پاپ دیگر جای حرف حساب نیست

موسیقی دیگر چندان رگه‌های اجتماعی و سیاسی ندارد. برخلاف گذشته در مسیر دیگری پیش می‌رود و حال و هوای دیگری دارد. اگر از معدود مواردی که در موسیقی‌های غیررسمی مانند رپ به اعتراض علیه معضلات جامعه می‌پردازند بگذریم، خواهیم دید در موسیقی خبری از مسائل اجتماعی و حتی فرهنگ‌سازی هم نیست.

وقتی این موارد را با اخشابی مطرح می‌کنم، اظهار می‌کند: موسیقی ما به‌خصوص در عرصه پاپ دچار انحراف کیفی و مفهومی شده است، آن‌قدر که می‌توانم بگویم دیگر موسیقی پاپ جای زدن حرف حساب نیست. نمی‌شود مفهومی را به جامعه القا یا فرهنگ‌سازی کرد.

فقط از احساسات سطحی می‌شنویم و جامعه به یك‌سری کارهای کلامی سرهم‌بندی و بی‌محتوا رسیده است.

او همچنین بیان می‌کند: دیگر ساخت کارهای اجتماعی مخاطب ندارد و هنرمند نمی‌تواند اثری تولید کند که بازتاب داشته باشد.

یادداشت:
محمدصادق علیزاده

فرهنگ و هنر

درباب غمنامه برجی

اسمش را می‌گذارند افتادن توی محدودیت‌های ذات مدیا! نرسیدن برای پیگیری سوژه آقا رضای برجی را عرض می‌کنم.

غمنامه یا به عبارت بهتر، درددل مکتوب برجی دیروز در یکی از خبرگزاری‌ها منتشر شده بود. انتشارش در ساعات بعد از ظهر و تاخیر ناشی از رسیدن به دست روزنامه‌نگارانی چون این قلم باعث شد از پیگیری‌اش باز بمانیم.

روزنامه است و سرعت و پیگیری برای بستن صفحات و اگر نبود الزامی که مسؤولان روزنامه در بستن صفحات تا ساعت پنج و نیم، شش عصر دارند، این موضوع از سبد سوژه‌های صفحات فرهنگی جا نمانده بود.

آقا رضا ضمن گلایه سرگشاده‌ای که به رئیس ستاد کل نیروهای مسلح برده از برخورد مدیرعامل باغ‌موزه دفاع مقدس بابت حقوقی که از او پایمال شده، نالیده است.

لابه‌لای سطرهای پردرد نامه‌اش اشاراتی هم به بعضی اقدامات تبلیغاتی باغ‌موزه داشته که به تعبیر او با فرهنگ بسیج و بسیجی‌گری سازگار نیست.

تتمه سطرهای غمنامه‌اش هم اشاراتی داشته به بعضی مراکز موفق هنری از دفتر ادبیات و هنر مقاومت به پرچمداری آقا مرتضی سرهنگی تا روایت فتحی که با همت سید مرتضاي آوینی بنا شد.

فارغ از بحثی که برجی در نامه‌اش به آن اشاره و گلایه‌هایی که از یکی از زیرمجموعه‌های ستاد کل داشته اما اشارات برجی و مثال‌هایی که ذکر می‌کند، واقعیت مسلمی را به ذهن متبادر می‌کند؛ موتور انقلاب هیچ وقت با روحیه عادی و کارمندی جلو نرفته. همه جا، خط اصلی با روحیه جهادی کسانی شکسته که در قید و بندهای عادی و معمولی اداری نبوده‌اند و آنچه برایشان در اولویت‌های آخر قرار داشته، نفع شخصی بود. انقلاب همیشه روی دوش این روحیه و آدم‌هایی با این روحیه جلو آمده و لاجرم در فرهنگ آن‌هم در حیطه‌ای مانند دفاع مقدس اگر بخواهد اتفاقی بیفتد با همان روحیه خواهد بود کما این‌که مرتضای سرهنگی و مرتضای آوینی هر دو اهل همین اردوگاه بودند.

گلایه آقا رضای برجی که این روزها با بیماری هم دست و پنجه نرم می‌کند بیش از آن‌که ناشی از پایمال شدن حق و حقوق مادی‌اش باشد که هست، به واقعیت دردآوری اشاره دارد که به زعم او سکان هدایت مرکز مهمی را در حوزه دفاع مقدس برعهده دارد. اهل قضاوت زودهنگام نیستیم و بحث را هم شخصی نمی‌کنیم. این قول را هم می‌دهیم هم حتما سراغی از مسؤولان باغ‌موزه دفاع مقدس بگیریم. صحبت آنجاست که چه مصداقی که برجی به آن اشاره کرده درست باشد چه نباشد، نباید در نوک انگشتی که برجی نشان می‌دهد متوقف ماند. او، فرهنگ و روحی را نشان می‌دهد که می‌تواند در راه اشاعه فرهنگ انقلاب، اختلال ایجاد کند.

پشت صحنه

امان از دست کاغذ جان!

نگارنده حسابی سرش شلوغ است. خدا را شکر کنید که نه می‌تواند از هوا حرف بزند و نه از شاعرانگی‌های جهان. آن‌قدر گرفتار است که دارد در ذهنش جمع بندی می‌کند چطور زود، تند، سریع و البته مفید و کامل به عرضتان برساند امروز چه خبر بوده است. خب.. معطل نکنیم و برویم سراغ چهارگانه فرهنگی امروز یعنی همین چهار صفحه خودمان که با عشق برایش می‌نویسیم و امیدواریم با عشق بخوانید.

همین که زینب مرتضایی‌فرد رسید روزنامه و کیفش را گذاشت روی میز، ماموریت امروزش به او ابلاغ شد. زود وارد عمل شد، ترانه‌ای را که جناب دبیر گفته بود شنید، ترانه سرایش را پیدا کرد و با خواننده‌اش هم تماس گرفت. ترانه‌ای که امروز علیزاده شکار کرده بود، کاری است متعلق به ۱۵ سال پیش که با همکاری علی معلم و مجید اخشابی ساخته شده است. کاری اجتماعی که حالا جای آثار مشابه آن در مارکت موسیقی بدجوری خالی است. خلاصه که مرتضایی ترانه «تیتر روزنامه» را شنید و با اخشابی تماس گرفت تا از حال و هوای ساخت این کار بگوید. در صفحه ۹ می‌توانید حرف‌های اخشابی را بخوانید.

در صفحه بعدی هم مهاجر بازرفته سراغ کاغذ و ماجراهایش. او که یك روزنامه‌نگار عشق کاغذ درست و حسابی محسوب می‌شود، بررسی کرده و دیده برخی کاغذهایی که ارشاد به ناشران می‌دهد، سر از چاپخانه‌ها درمی‌آورد و با قیمتی پایین‌تر از بازار به چاپخانه دارها واگذار می‌شود. با چند چاپخانه‌دار تماس گرفته و چند و چون ماجرا را پرسیده است. بخوانید و ببینید این کاغذچه‌ها که نمی‌کند باما....

ساناز قنبری را هم که می‌شناسید. خبرنگار سینمایی‌مان که هم خوشفکر است و هم پرتلاش. او همیشه می‌گردد دنبال کسانی که حقشان است دیده و معرفی شوند، اما رسانه‌ها کمتر به آنها پرداخته‌اند. قنبری این بار رفته سراغ ژیلا شاهی، یکی از بازیگران اصلی فیلم سینمایی «قصر شیرین» تازه‌ترین ساخته سیدرضا میرکریمی. شاهی برای بازی در این فیلم نامزد بهترین بازیگر مکمل زن جشنواره فیلم فجر هم شد و حالا که فیلم در حال اکران است، می‌توانید بروید و بازی بی‌نظیر او را تماشا کنید و لذت ببرید. هم صفحه ۱۱ امروز و گفت‌وگوی جذاب قنبری را با شاهی بخوانید و هم دیدن قصر شیرین را از دست ندهید.

آخرین صفحه از چهارگانه فرهنگ و هنر امروز هم مثل صفحه قبلش سینمایی است. البته علی رستگار که هم خوب تئاتر می‌داند و هم در سینما حسابی وارد و کاربلد است، به بهانه اکران دو فیلم «سرکوب» ساخته رضا گوران و «نیوکاسل» اثر محسن قصابیان رفته سراغ کارگردان‌هایی که از تئاتر به سینما می‌آیند. گوران و قصابیان هر دو تئاتری هستند و آمده‌اند سینما. رستگار بررسی کرده تفاوت این دو مدیوم با هم در چیست و تئاتری‌ها در ورود به سینما چه کرده‌اند.